

احتجاجات قرآنی امام موسی کاظم علیه السلام با برخی جریان‌های انحرافی

مریم قوجائی خامنه^۱

چکیده

در طول تاریخ اندیشه اسلامی، فرق و مذاهب گوناگونی به وجود آمده است. در عصر امام کاظم علیه السلام، انشعابات شیعی، مذاهب مختلفی از اهل سنت و نیز جریان‌های فکری-سیاسی در جامعه اسلامی وجود داشت که با انتشار باورهای خود درصدد به چالش کشیدن مبانی و معارف اسلامی و ضربه زدن به تشیع واقعی بودند.

فعالیت‌های فرقه گمراهی مانند؛ غالیان در این دوره مشهود است. اعتقاد به الوهیت و نبوت امامان معصوم، تناسخ، اباحی‌گری و رها کردن واجبات دینی، از جمله باورهای غلات است. «اهل حدیث» با اکتفا بر ظاهر قرآن و احادیث، در بیان اعتقادات و استنباط احکام فقهی، جایگاهی برای عقل قائل نبودند. این گروه توجه ویژه‌ای به مسئله «قضا و قدر» الهی داشتند و انسان را مجبور و فاقد اختیار می‌دانستند. عدم ادراک «صفات خیری» خداوند توسط بشر و غیر مخلوق بودن قرآن، از دیگر باورهای ایشان بود. در مقابل، «معتزله» قرار داشتند که در بهره‌گیری از عقل راه افراط پیمودند و بعضی از صفات را به خداوند نسبت می‌دادند و یا از خدا سلب می‌کردند و قائل به اختیار در افعال انسان‌ها بودند. در این مقاله با بررسی روایات تفسیری امام کاظم علیه السلام و تحلیل داده‌ها با روش توصیفی-تحلیلی، به موضوع‌گیری امام با استناد به قرآن در برابر آراء و عقاید این جریان‌های انحرافی پرداخته شده است. امام با استناد به آیات قرآن به عنوان معیار مشترک و فصل الخطاب و همراه کردن استدلال‌ات عقلی، مبانی فکری این جریان‌ها را باطل اعلام نموده و به تبیین معارف صحیح اسلام پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: قرآن، امام کاظم علیه السلام، غالیان، اهل حدیث، معتزله.

تبیین مسئله

حضور جریان‌های انحرافی در میان مسلمانان بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امری مسلم در تاریخ اسلام است. بروز و ظهور مبانی فکری - اعتقادی آنان و فعالیت‌هایشان همواره آسیبی برای جامعه مسلمانان محسوب می‌شد، اما از آنجا که محافظت از مبانی اسلام ناب و اعتقادات افراد جامعه اسلامی و هدایت آن‌ها مهم‌ترین وظیفه امام معصوم است، این سؤال مطرح است که ائمه هدی علیهم السلام در مقابله با این جریانات چه اقداماتی انجام داده‌اند؟ در سیره امامان معصوم شاهد احتجاجات و استدلال‌های ایشان با سران جریان‌های فکری و آشکار کردن فساد اندیشه‌های آنان با استنادات عقلی و نقلی (آیات قرآن و روایات منقول) هستیم. این پژوهش به صورت خاص درصدد پاسخگویی به این سؤال است که نحوه استدلال امام موسی کاظم علیه السلام در رویارویی با برخی جریان‌های انحرافی چگونه بوده است؟ بیان این احتجاجات آشنایی با معارف اصیل اسلامی، مبانی و اندیشه‌های جریان‌های انحرافی زمان گذشته و حال را به دنبال خواهد داشت. برای مقابله با هر فرقه و جریان انحرافی نیاز به شناخت عقاید آن‌ها و سپس نیاز به استدلال و منطوق ویژه است.

پیشینه

پرداختن به تاریخ و سیره امامان معصوم علیهم السلام و جریان‌های فکری انحرافی معاصر ایشان، پیشینه دیرینه‌ای دارد. در سال‌های اخیر مقالاتی، مانند مناظره‌های امام کاظم علیه السلام با مجسمه‌ها (سبحانی، ۱۳۹۳) و جریان غلو در عصر امام کاظم علیه السلام با تکیه بر عقاید غالیانه محمد بن بشیر (حاجی‌زاده، ۱۳۹۲) به نگارش درآمده است که به برخی از این جریان‌ها و چگونگی مقابله امام با آن‌ها پرداخته است، اما آنچه در این نوشتار مدنظر است احتجاجات امام با سه جریان غالیان، اهل حدیث و معتزله، با استناد آیات قرآن است.

مقدمه

قبل از بیان استدلال‌ها، مروری بر شرایط خاص زمان آن معصوم و همچنین آشنایی با جریان‌های فکری معاصر ضروری است.

بعد از شهادت امام صادق علیه السلام و فرا رسیدن امامت امام موسی کاظم علیه السلام مشکلات خاصی برای

جامعه شیعی ایجاد شد که زاینده اختناق و فشار حکومت عباسی بود. از تأسف بارترین ثمرات استبداد و فشار حکومت عباسی، محدودیت سیاسی و مذهبی امامان شیعه در معرفی جانشین بعد از خود است که سردرگمی شیعیان را در شناسایی حجت خدا به دنبال داشت. انشعابات که در بین شیعه بعد از شهادت امام صادق علیه السلام دیده می شود، ناشی از همین مسئله است (طبرسی، ۱۴۱۷، ص ۵۳۸). منصور دوانیقی بلافاصله بعد از شهادت امام صادق علیه السلام در پی شناسایی و قتل وصی و جانشین آن حضرت برآمد که با دوراندیشی و ذکاوت ایشان در وصیت نامه رو به رو شد؛ چرا که امام پنج نفر را به عنوان وصی خود معرفی کرده بود: منصور (خلیفه عباسی)، محمد بن سلیمان (والی مدینه)، عبدالله بن جعفر (پسر امام صادق علیه السلام)، حمیده (همسر امام) و موسی بن جعفر علیه السلام (طبرسی، ۱۴۱۷، ص ۵۴۲؛ کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۴۷).

منصور بعد از ناکامی در این توطئه، جاسوسان بسیاری را در مدینه به خدمت گمارده بود تا جانشین امام صادق علیه السلام شناسایی و ارتباطات شیعیان با او تحت نظر گرفته شود. البته باید این نکته را یادآور شد که هر چند در وصیت نامه امام صادق علیه السلام تصریح به مصداق جانشین نشده است؛ اما روایات بسیاری در باب نص صریح ایشان در معرفی امام کاظم علیه السلام به عنوان حجت بعد از خود - البته برای افرادی خاص و گاهی با شرط عدم اعلام به دیگران - دیده می شود (مفید، ۱۴۰۳، ص ۴۲۳-۴۲۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۸، ص ۱۲-۲۸). ابهام وصیت نامه در مورد مصداق وصی با دلایل ضمنی، مانند عدم امامت زن (حمیده)، شرط صحت جسمی امام (عبدالله افطح)، دارا بودن سجایا و ملکات نفسانی و اخلاقی و برخوردار بودن از عدل (منصور و محمد بن سلیمان) از بین خواهد رفت. امام کاظم علیه السلام با توجه به اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه اسلامی آن دوران، سیاست تقیه را در پیش گرفت و شیعیان خود را نیز به این امر توصیه می فرمود. در روایتی بحران موجود آن دوران به خوبی به تصویر کشیده شده است. محمد بن قولویه به سند خود از هشام بن سالم روایت کرده است که هشام بن سالم و مؤمن طاق به دنبال شناخت جانشین بر حق امام صادق علیه السلام بودند که در ابتدا به عبدالله افطح مراجعه نموده و او را ناتوان از پاسخگویی به سؤالات خود یافتند. آن ها که مردّد در مراجعه به فرقه های موجود در آن زمان، مانند مرجئه، قدریه، معتزله و یا زیدیه برای یافتن پاسخ خود بودند، در فرآیند جستجوی خود به راهنمایی فردی که در ابتدا گمان به جاسوس بودن وی داشتند، به محضر امام



کاظم علیه السلام راهنمایی شدند و در گفتگویی ایشان را جانشین بر حق امام یافتند. در پایان این ملاقات، اجازه معرفی امام به دیگر شیعیان را از ایشان می‌خواهند و امام فقط افراد دارای رشد و خردمندی و رازدار و مورد اطمینان را سزاوار دانستن این مسئله دانستند و تأکید کردند در صورتی که این محافظه‌کاری رعایت نشود، جان ایشان و شیعیان به خطر خواهد افتاد (کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۵۲؛ شیخ مفید، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۲۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۴۰۹).

مسئله اقدام سیاسی آشکار و حاد علیه حکومت در این شرایط به صلاح شیعه نبود، امام کاظم علیه السلام نیز به همین دلیل کار عظیم فرهنگی پدر بزرگوارش را دنبال کرد و فرهنگ گسترده اسلامی را با آراء و نظرات خود پربارتر ساخت. امام در شرایطی مسئولیت امامت را برعهده گرفته بود که دیدگاه‌های جدیدی به وجود آمده و اختلاف نظرها بالا گرفته بود که می‌توان به وجود گروه‌های ضاله‌ای، مانند غالیان و زنداقه، یا فرقه‌های منشعب از شیعه، مانند ناووسیه، فطحیه، اسماعیلیه، زیدیه و غیره؛ یا فرقه‌های منشعب از اهل سنت، مانند اهل حدیث، معتزله، مرجئه، خوارج و غیره اشاره کرد.

در این نوشتار به دلیل رعایت اختصار به جریان‌های غالیان، اهل حدیث و معتزله خواهیم پرداخت و مقصود ما از جریان‌های فکری، فرقه‌های مذهبی منشعب از اسلام هستند که مبانی (اعتقادی-کلامی) فکری متفاوتی از دیگر گروه‌ها داشته و درصدد ترویج اندیشه‌های خود برمی‌آمدند و یا مانند غالیان با مبانی فکری کاملاً ضد اسلامی، درصدد ضربه زدن به اصل اسلام بودند و گاهی برای دستیابی به قدرت تبدیل به جریان‌های سیاسی می‌شدند. در بررسی سیره امام کاظم علیه السلام حصول موضوع ایشان در مقابل این جریان‌های انحرافی، محدوده مطالعاتی روایات تفسیری است. البته مقصود نگارنده در این نوشتار روایات تفسیری به معنای خاص است؛ یعنی صرفاً روایاتی که به توضیح معنای الفاظ آیه و بیان منظور و مراد آن، صرف نظر از موضوع آیه می‌پردازد.

۱. غالیان

یکی از مهم‌ترین جریان‌هایی که جامعه شیعی و حقانیت عقاید آن‌ها را در طول تاریخ تهدید کرده است، مسئله «غلو» و پیدایش غالیان است. گسترش اندیشه غلو نسبت به اهل بیت علیهم السلام، تأثیر به‌سزایی در تخریب چهره تشیع و انزوای مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته است؛ زیرا سخنان و رفتارهای

غالیان، نه تنها نزد برخی از افراد موجب خدشه دار شدن چهره ائمه و شیعیان شده بود؛ بلکه بعضی از شیعیان را بر آن داشت که به بهانه جلوگیری از سوء استفاده غالیان از بیان مبانی تشیع نیز خودداری کنند، چرا که اعتقادات شیعه وسیله ای برای دستیابی آنان به اهداف نادرست قرار گرفته بود (آقائوری، ۱۳۸۵، ص ۲۷۴).

واژه «غلو»، به معنای تجاوز از حد و ارزش و قیمت است و منظور از غلو مردم در امری، تجاوز از حد آن است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۴۴۶؛ ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۳۱)، لکن درباره معنای اصطلاحی این واژه تعاریف متعدد و گوناگونی بیان شده است. از جمله در تعریفی آمده است: «غالیان کسانی بودند که در حق امامان خود غلو کردند تا حدی که آن‌ها را از مخلوق بودن خارج کردند و حکم به الوهیت آنان نمودند» (شهرستانی، ۱۴۳۰، ص ۱۴۰).

در تعریف دیگری از شیخ مفید می‌خوانیم: «غالیان که از تظاهرکنندگان به اسلام هستند، کسانی‌اند که به امیرمؤمنان و امامان دیگر از نسل آن حضرت نسبت خدایی دادند و آنان را به چنین فضیلتی در دین و دنیا ستودند که در آن از اندازه بیرون رفتند و از مرز اعتدال گذشتند» (مفید، ۱۹۹۳، ص ۱۳۱). شیخ مفید در این تعریف، غالیان را خارج از طیف مسلمانان معرفی کرده و غلو را اندیشه‌ای برگرفته از فرهنگ بیگانه می‌داند حق مطلب نیز همین است؛ زیرا اعتقادات و اعمال آن‌ها به هیچ عنوان منطبق با اسلام نیست و غالیان تنها متظاهران به اسلام یا ساده لوحانی هستند که تحت تأثیر تبلیغات سران غلات قرار گرفته بودند؛ پس نمی‌توان آن‌ها را مسلمان واقعی دانست. در نسبت دادن غالیان به شیعه، انگیزه‌های گوناگونی وجود دارد؛ آیت الله سبحانی در این باره می‌گوید: «فرقه‌نگاران، فرقه‌ای به نام غلات را زیرمجموعه شیعه دانسته‌اند و با این حال خود ایشان تصریح کرده‌اند که غلات از فرقه‌های مسلمین نیستند و اعتقادات باطل آن‌ها را به شیعه نسبت داده‌اند؛ در حالی که شیعه طائفه‌ای از مسلمین است، پس چطور ممکن است که غلات را از آن‌ها بدانیم» (سبحانی، ۱۴۱۶، ج ۷، ص ۱۰).

غالیان در این عصر فقط گروه و جریانی فکری با عقاید ساده و بسیط نبودند؛ بلکه به جریانی سیاسی تبدیل شده بودند که هدفشان کسب قدرت و حکومت بود؛ اما زمانی که قدرت لازم برای دستیابی به سلطه را به دست نیاوردند، به جعل حدیث و وارد کردن عقاید فاسد در میان مسلمانان ادامه دادند و زمینه انحراف بیشتر در امت اسلام را فراهم کردند (رستمی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۹).

۱-۱. علل پیدایش جریان غلو

جریان غلو و افراط و مبالغه در شأن بزرگان دین را می‌توان معلول چند امر دانست: جهل و نادانی (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۲۷۱)؛ حب افراطی (همان، ص ۲۸۸)؛ انگیزه‌های مادی و تقرب به حاکمان (صفری‌فروشانی، ۱۳۷۸، ص ۴۴)؛ بی‌مبالاتی در دین و ترک واجبات (همان، ص ۴۵)؛ اشعری قمی، ۱۳۶۱، ص ۵۱)؛ احساس تقصیر و کوتاهی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام (وردی، ۱۳۷۹، ص ۶۲ و ۶۳)؛ آقائوری، ۱۳۸۵، ص ۲۸۴) و دشمنی مخالفان (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۲۳۹)؛ شیخ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۰۳).

با توجه به عوامل ایجاد غلو می‌توان چنین گفت که غلو در سطح رهبران و سران آن‌ها به طمع مقام، جمع‌آوری اموال و جذب یاران و طرفداران صورت می‌گرفت و در سطح پایین‌تر از آن‌ها مردم زودباور و ساده‌لوح و به دور از تعالیم واقعی اسلام بودند که تحت تأثیر تبلیغات رهبران غالیان قرار گرفته و به مقام الوهیت امامان معصوم معتقد می‌شدند. در طول تاریخ، همواره نسبت به شناخت ائمه اطهار علیهم‌السلام افراط و تفریط وجود داشته است؛ اما آسیبی که از افراط و غلو به حوزه فکری و اعتقادی ایشان وارد شده است، به مراتب سنگین‌تر از کوتاهی در شناخت آنان است؛ به همین دلیل، در روایات شاهد برخورد شدید و قاطعانه امامان معصوم در برابر آن‌ها هستیم.

۱-۲. موضع امام موسی کاظم علیه‌السلام در برابر غالیان

همان‌گونه که در معرفی غالیان گذشت، جریان «غلو» به صورت خاص بر ضد اهل بیت و به صورت عام بر ضد اسلام بود چرا که اساس دعوت و عقاید آنان مخالف با اسلام و عقاید اهل بیت علیهم‌السلام بوده و هیچ‌گونه اشتراکی بین آن‌ها دیده نمی‌شود (اسد، ۱۳۹۱، ج ۸، ص ۱۸۰). برخورد صریح ائمه اطهار بر ضد آن‌ها، نه تنها آن‌ها را از گروه شیعیان، بلکه از زمره مسلمانان خارج خواهد کرد. در سیره امام موسی کاظم علیه‌السلام موضع‌گیری عام نسبت به اعتقادات آن‌ها و موضع‌گیری خاص نسبت به سران و خواص آن‌ها دیده می‌شود:

۱-۲-۱. موضع‌گیری عام امام نسبت به غالیان

در روایت تفسیری مفصلی، گفتگوی امام با هارون گزارش شده است. هارون با استناد به نامه‌ای، اعتقاداتی از غلات را به امام و عموم شیعیان نسبت می‌دهد. از جمله اعتقادات غالیان که در این



روایت به آن اشاره شده، وجوب پرداخت خراج به امامان شیعه، اقامه نماز به امامت ایشان، بجا آوردن حج با اذن آنان و انجام جهاد به امر ائمه است که در صورت تمرد از این اعتقادات، شخص خاطی، کافر و خون و مالش حلال خواهد بود، یا اینکه متعه بدون شاهد، جایز و فروج به اذن امام حلال می‌شود و لعن سلف واجب است و عدم لعن و تبری از آنان، حرمت زنان را در پی خواهد داشت و بر طبق آیه ۵۹ سوره مریم،^۱ هر کس نماز را به تأخیر اندازد، نمازش پذیرفته نیست که این استناد قرآنی هارون اشاره به بی‌توجهی غالیان به نماز و واجبات دین دارد. امام به صراحت برائت خویش را از این اعتقادات اعلام می‌دارد، البته تمام آنچه که در این روایت آمده است، عقاید باطل غالیان نیست و اعتقاداتی از شیعه، مانند امامت اهل بیت و حقوق اهل بیت (علیهم‌السلام) نسبت به خمس (هدیه شیعیان) دیده می‌شود که امام از این امور دفاع می‌کند و شاید بتوان گفت نسبت به عقاید صحیح شیعه امام در مقام تقیّه صحبتی به میان نمی‌آورد؛ چرا که در روایت اشاره به عصبانیت بیش از حد هارون شده است (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۸، ص ۱۲۰؛ مفید، ۱۴۱۳، ص ۵۴).

همان طور که در معرفی غالیان گذشت، از مهم‌ترین علل به وجود آمدن این جریان‌ها انگیزه‌های بی‌دینی و اباحی‌گری آنان بوده است که امام اصحاب و شیعیان خود را از این بی‌پروایی و جسارت بر گناه پرهیز دادند و فرمودند: «ای هشام! چگونه عمل خود را نزد خداوند پاک و بی‌آلایش می‌دانی، در صورتی که عقلت از امر و فرمان پروردگارت روی گردان شده است و اطاعت از هوای نفس، بر عقلت غلبه نموده است ... مردم برای طاعت خداوند خلق شده‌اند و نجاتی نیست مگر به واسطه طاعت الهی» (کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۳-۲۰).

به همین مضمون، روایت تفسیری از امام در ذیل آیه ۵۰ سوره قصص «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» گزارش شده است که فرمود: «گروهی هوای نفس را دین خود قرار داده و به غیر طریق هدایت و امامان معصوم (علیهم‌السلام) روی آورده‌اند» (صفار، ۱۳۸۹، ص ۱۳). روایت امام به پیروی از شهوات نفسانی اشاره دارد که از شاخصه‌های اصلی غالیان است.

۱. «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَا؛ نماز را نابود کردند و پیرو شهوات‌ها شدند، به زودی گمراه می‌شوند».

۲-۱-۲. موضع‌گیری خاص امام نسبت به سران غالیان

برخورد قاطع امام با سران این جریان نیز در روایات به چشم می‌خورد. یکی از افراد برجسته مشهور به غلو، در زمان امام و پدر بزرگوارشان، محمد بن مقلاص اسدی کوفی مشهور به ابوالخطاب است که اعتقاد به خداوندی امام صادق علیه السلام، حلال بودن محرمات و رخصت در ترک آن‌ها، از اهم اعتقادات اوست (قرشی، ۱۴۳۰، ج ۲۸، ص ۵۹-۶۰؛ به نقل از ابن حیون، ۱۳۸۳، ص ۶۴). وی که در ابتدا از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، حضرت امر به دوستی او کرده و بعد از گمراهی دستور به لعن وی از امام صادر شده بود و این برخورد دوگانه امام نسبت به وی در ذهن شیعیان به یک سؤال تبدیل شده بود. شخصی به نام عیسی شلقانی که به همین دلیل دچار حیرت شده بود، این سؤال را مطرح کرده و در جواب امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «ای عیسی! همانا خداوند متعال از پیامبران میثاق نبوت و از وصیین پیمان وصایت گرفته است که هیچ گاه از آن سرپیچی نخواهند کرد، اما خداوند به گروهی ایمان را به صورت امانت و عاریه در مدت زمان محدودی داده است که بعد از مدتی از آن‌ها خواهد گرفت و همانا ابوالخطاب از کسانی است که ایمان او عاریتی بوده و سپس از او سلب شده است» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۸، ص ۵۸؛ کلینی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۱۸).

این فرمایش امام، به عدم ایمان ابوالخطاب در زمان غلو و افراط در شأن ائمه اشاره دارد. چنان که امام در ذیل آیه ۹۸ سوره انعام «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»، در معنای «مستقر» و «مستودع» فرمودند: «مستقر، یعنی ایمان ثابت و مستودع، یعنی ایمان ناپایدار و عاریه» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۷۲؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۵۱). در واقع، تفسیر امام از این آیه تأییدی بر روایت مذکور است.

در روایاتی هم که از امام کاظم علیه السلام درباره محمد بن بشیر رسیده، حضرت مکرر او را لعن کرده، دروغگو خوانده، از او بیزاری جسته و به درگاه الهی دعا کرده که خداوند شر او را دفع کند و حرارت آهن به او بچشانند (کشی، ۱۳۴۸، ص ۴۸۳).

تعبیرات بسیار تند امام در روایت مذکور، بیانگر انحراف عمیق محمد بن بشیر و نیز نشانگر خطر جدی است که افکار غالیانه می‌تواند داشته باشد.

از مهم‌ترین اموری که امام به شدت با آن برخورد می‌نمود، اباحی‌گری و تمرد از فرامین الهی به

بهبان‌های واهی بود؛ چرا که غالبان با ارتکاب محرمات، ضربات جبران‌ناپذیری به دین اسلام وارد می‌کردند و این مسئله دلیل نفرین‌های مکرر امام نسبت به آنان و درخواست عذاب الهی برای آن‌ها بود.

۲. اهل حدیث

یکی از فرقه‌هایی که از اواسط قرن دوم هجری در جامعه اسلامی ظهور پیدا کرد و در عصر امام کاظم علیه السلام، آثار نشر و گسترش عقایدشان دیده می‌شود، اهل حدیث هستند. جریان اهل حدیث، یکی از نخستین جریان‌ها و گرایش‌های مهم اعتقادی در اسلام به شمار می‌رود. اصحاب حدیث یا اهل حدیث لقب عمومی آن دسته از ائمه و علمای اهل سنت است که در احکام فقهی و اعتقادات با اتکا بر نص احادیث، از کلام، منطق، قیاس، رأی و به طور عام از عقل‌گریزانند (فرمانیان، ۱۳۸۷، ص ۹۱). گفته شده اهل حدیث فقط بر ظواهر قرآن و حدیث تکیه می‌کردند، آنان شیوه فقهی خود را در عقاید نیز به کار می‌گرفتند و منبع آن‌ها فقط ظواهر قرآن و روایات بود. این گروه، نه تنها عقل را به عنوان یک منبع مستقل برای استنباط عقاید قبول نداشتند؛ بلکه مخالف هر گونه بحث عقلی پیرامون احادیث اعتقادی بودند (برنجکار، ۱۳۷۸، ص ۳۲). آن‌ها آیاتی را که ظاهر آن‌ها بر تشبیه و تجسیم خداوند دلالت می‌کرد، می‌پذیرفتند و هرگز حاضر به جمع‌بندی آن‌ها و ارجاع متشابهات به محکمت نبودند. از اعتقادات این جریان می‌توان به جبری بودن افعال انسان، اعتقاد به تشبیه و تجسیم خداوند و غیر مخلوق بودن قرآن اشاره کرد.

۲-۱. موضع امام کاظم علیه السلام در برابر اهل حدیث

از مهم‌ترین تلاش‌های امامان معصوم علیهم السلام این بود که در برابر احادیث جعلی اهل حدیث بایستند و به صراحت تحریفات و جعلیات را پاسخ دهند و نادرستی برداشت‌های آنان از ظواهر آیات را نمایان کنند. از جمله مسائلی که امام به شدت در برابر آن موضع می‌گرفتند، تشبیه و تجسیم خداوند، جبر و اختیار و قیاس است:

۲-۱-۱. موضع امام علیه السلام در برابر تشبیه و تجسیم خداوند

در مسئله توحید و نفی صفات جسمانی و تشبیه از خداوند، امام علیه السلام با تمسک به یک اصل کلی

فرمودند: «در توحید از آنچه که در قرآن آمده تجاوز نکنید؛ چرا که هلاک خواهید شد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۵، ص ۲۹۶؛ صدوق، ۱۳۹۸، ص ۷۶).

از مطرح‌ترین مسائل در باب تشبیه و تجسیم خداوند، حدیث نزول خداوند به آسمان دنیا بود که از طرف اهل حدیث به علت استناد صحیح آن به پیامبر مورد حمایت قرار می‌گرفت و در توجیه آن می‌گفتند: «نازل شدن خداوند معقول، کیفیت آن مجهول، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ص ۳۸۲).

این حدیث در کتاب‌های متعددی از اهل حدیث دیده می‌شود. مضمون این حدیث بیانگر انتساب افعال بشری به خداوند و حرکت و نزول خداوند به آسمان دنیا دارد (مالک بن انس، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۲۱۴؛ بخاری، ۲۰۰۴، ج ۲، ص ۴۷؛ مسند احمد، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۸). امام در برابر این نسبت‌های نادرست سکوت نکرده و فرمودند: «همانا خداوند فرود نمی‌آید و نیازی به فرود آمدن ندارد، دیدگاه او نسبت به دور و نزدیک یکسان است. هیچ نزدیکی از او دور نشده است و هیچ دوری به او نزدیک نگشته است. او به چیزی نیاز ندارد؛ بلکه نیاز همه به اوست... اما گفته وصف‌کنندگانی که می‌گویند: خداوند فرود می‌آید، سخن کسی است که خدا را به کاهش و فزونی نسبت دهد... کسی که این گمان‌ها را به خدا برد، هلاک گردد... در صفات الهی از محدود کردن خداوند در حدی بپرهیزید، خداوند از وصف واصفان، ستایش ستاینندگان و توهم متوهمان برتر و گرامی‌تر است... و ما نمی‌گوییم خداوند قائم است تا او را از مکان زائل کنیم و برای او حدی تعیین نمی‌کنیم و خداوند را به متحرک بودن در اشیاء و ارکان و جوارح توصیف نمی‌کنیم؛ ولی می‌گوییم هم چنان که خداوند خود فرموده: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ یعنی بنا بر اراده و مشیت و بدون تردد در نفس امر خداوند محقق می‌شود، او صمد و بی‌نیاز است» (طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۵۶ و ۳۸۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۱۱؛ صدوق، ۱۳۹۸، ص ۱۸۳؛ کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۲۵).

همچنین درباره آیه شریفه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵) که اهل حدیث از آن برداشت استقرار بر عرش می‌کردند، فرمودند: «خداوند بر هر چیز کوچک و بزرگ تسلط دارد» (طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۵۷).

امام علیه السلام به رد عقاید اهل حدیث در تشبیه و تجسیم و انتساب افعال بشری به خداوند پرداخته و

به شدت با تشبیه و تجسیم مقابله می‌کرد و بر این باور بود که خداوند متعال به چیزی شبیه نمی‌شود، هیچ ناسزا و خیانتی بالاتر از سخن کسی نیست که خداوند را که خالق اشیاء است، به جسم، صورت و یا خلقتی خاص وصف کند و یا او را با اعضاء محدود کند (کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۲).

ایشان در روایت تفسیری در ذیل آیه ۴۲ سوره قلم «يَوْمَ يُكْفَتُ عَنْ سَاقٍ» - که اهل حدیث آن را مرتبط با تشبیه و تجسیم خداوند می‌دانند - می‌فرمایند: «حجابی از نور آشکار می‌شود، پس مؤمنان به سجده می‌افتند؛ اما رگ‌های منافقان خشک می‌شود و قادر به سجده کردن نخواهند بود» (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۱۵۴؛ عطاردی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۳). روایات متعددی در این باره از امام کاظم علیه السلام نقل شده است (رک. کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۴۰؛ طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۵۶؛ صدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۵۷-۲۷۳).

۲-۱-۲. موضع امام علیه السلام در مقابل جبری بودن افعال

در مقابل جبری بودن افعال انسان، با توجه به حدیث نبوی «اعْمَلُوا فَكُلُّ مَيْسَرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ»، امام فرمودند: «همانا خداوند جن و انس را نیافریده، مگر برای پرستش خودش و آن‌ها را برای معصیت نیافریده است و آن قول خداوند که فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، پس برای هر کس، هدفی را که برایش خلق شده مقدور کرده است، پس وای بر هر کسی که گمراهی را بر هدایت ترجیح و برتری دهد» (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۳۵۶).

در روایتی تفسیری، امام علیه السلام به نقد عقاید قائلان به قدر می‌پردازد و باورهای آنان را مخالف آموزه‌های قرآن معرفی می‌کند. ایشان در این روایت می‌فرمایند: «خداوند هنگامی که خواستار تحقق چیزی شود، نسبت به آن اراده پیدا می‌کند و بعد آن را تقدیر می‌نماید و بعد قضای الهی به آن تعلق گرفته و از جانب خداوند تأیید و امضا می‌شود. قائلان به قدر معتقد به قول خداوند نیستند که می‌فرماید: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»،^۲ و نه سخن اهل بهشت که می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»،^۳ و نه گفتار جهنمیان: «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ»،^۴

۱. «و نیافریدم جن و انس را مگر اینکه مرا پرستش کنند» (ذاریات: ۵۶).

۲. «در شما خواستی پیدا نمی‌شود، مگر آنکه خدا خواسته باشد» (انسان: ۳۰).

۳. «سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمت‌ها) رهنمون شد و اگر او ما را هدایت نکرده بود، (به این‌ها) راه نمی‌یافتیم» (اعراف: ۴۳).

۴. «گویند پروردگارا شقاوت ما بر ما غلبه کرد و ما گروهی گمراه بودیم» (مؤمنین: ۱۰۶).

و نه گفتار ابلیس: «رَبِّ بِمَا أَعُوَيْتَنِي»،^۱ و نه فرمایش حضرت نوح علیه السلام: «وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»،^۲ خداوند به بنی آدم می فرماید: ای فرزند آدم! من تو را با مشیت خود خلق کردم و با قوت خود تو را به انجام فرایض توفیق دادم و به واسطه نعمت هایم تو را بر انجام گناهان نیرو دادم و تو را سمیع و بصیر قرار دادم؛ پس حسنه ای به تو نمی رسد، مگر اینکه از جانب من است و گناهی از تو صادر نمی شود، مگر اینکه از ناحیه خود توست و این مسئله به آن علت است که من سؤال نمی شوم از آنچه که انجام می دهی؛ در حالی که بندگان مورد بازخواست قرار خواهند گرفت: «وَهُمْ يَسْأَلُونَ»^۳ (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۲۲). در روایتی دیگر نزدیک به مضمون روایت مذکور آمده است: «خداوند می فرماید ای فرزند آدم! ... با نیروی اعطا شده از جانب من تو واجبات را به جا می آوری و با نعمت های من بر انجام معصیت قوت می یابی» «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»^۴ و این به دلیل آن است که همانا من سزاوارتر هستم به تو در انجام حسنات و تو سزاوارتر نسبت به من در انجام گناهان و «لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^۵ (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۵۹).

این گروه از روایات درصدد تبیین مسئله فاعلیت الهی است که تعارضی با اختیار انسان ندارد و از طرفی، هر فعلی که تحقق می پذیرد، به قدرت خداوند است و در عین حال انسان مجبور به اتیان عمل نیست.

۳-۱-۲. موضع امام علیه السلام در برابر خلق قرآن

بحث خلق قرآن سبب اختلاف های فراوانی در بین مذاهب مختلف، از جمله اهل حدیث و معتزله شد؛ اما امام علیه السلام، با ذکاوت بالایی در برابر این موضوع اظهار نظر کردند تا به این بحران دامن نزنند. امام در مقابل پرسش شخصی که درباره اختلاف نظرهای موجود - مخلوق بودن و غیر مخلوق بودن

۱. «گفت: پروردگارا! به [ازای] اینکه مرا اغوا کردی» (حجر: ۳۹).

۲. «خیرخواهی من سودی به حال شما نخواهد داشت، چنانچه من بخواهم شما را پند دهم؛ در حالی که خدا بخواهد شما را گمراه کند، اوست پروردگار شما و به سوی او باز می گردید» (هود: ۳۴).

۳. «اما ایشان مورد پرسش واقع خواهند شد» (انبیاء: ۲۳).

۴. «آنچه از خوبی به تو برسد، از جانب خداست و آنچه از بدی ها به تو برسد، از ناحیه خود تو است» (نساء: ۷۹).

۵. «خدا از آنچه انجام می دهد، پرسش نمی شود؛ اما ایشان مورد پرسش واقع خواهند شد» (انبیاء: ۲۳).

- نظر امام را خواست، فرمودند: «در این مسئله آن چیزی که شما می‌گویید من نمی‌گویم، ولکن من می‌گویم قرآن کلام خداست» (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۲۴).

در حقیقت، امام مردم را به اصل مهمی درباره قرآن که همان کلام خدا بودن است، توجه داد و با عدم اظهار نظر درباره مخلوق بودن و یا قدیم و غیر مخلوق بودن آن، بیهوده بودن این مباحث را متذکر شد.

۳. معتزله

۳-۱. عقاید معتزله

از دیگر فرقه‌های مطرح در عصر امام کاظم علیه السلام معتزله بود. اعتزال به معنای کناره‌گیری و دوری جستن است و در دانش فرقه‌شناسی، عنوان یکی از مشهورترین مکاتب اسلامی است که در اواخر قرن اول هجری شکل گرفته بود (فرمانیان، ۱۳۸۷، ص ۶۵). این فرقه در علم کلام خبرگی خاصی پیدا کرده بودند و درگیری شدیدی بین آن‌ها و علمای علم کلام شیعه وجود داشت. اصل اساسی این مذهب توجیه مسائل دین در سایه عقل بود. این گروه در تفسیر آیات و روایات عقل را داور و معیار قرار می‌دادند و دست به تأویل نقلیات می‌زدند. البته ناگفته نماند که شیعیان بیگانه با بهره‌گیری از عقل در فهم مقولات دینی نبودند؛ چنان که حدیثی مفصل از امام خطاب به هشام بن حکم در توصیه به عقل‌گرایی و بیان ارزشمندی عقل و عاقلان وجود دارد؛ اما نکته مهم این است که سپردن مقوله‌های دینی به دست عقل، به طوری که به افراط کشیده شود، نتایج مطلوبی نخواهد داشت. معتزله با بهره‌مندی افراطی از عقل، بعضی از صفات را به خداوند نسبت داده و یا از خداوند سلب می‌کردند. در باب صفات الهی آن‌ها معتقدند که صفات ذاتی، مانند علم، قدرت و حیات از اعتباریات عقلی‌اند که به ذات الهی باز می‌گردد و هیچ یک از صفات خداوند دارای حقیقت مستقلی نیست و فقط ذات مقدس خداوند قدیم است. به همین دلیل، معتزله معروف به نفی‌کنندگان صفات هستند، در مقابل شیعه اعتقاد به عینیت صفات الهی با ذات دارد (همان، به نقل از اشعری، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۲۵). در بحث جبر و اختیار نیز قائل به اختیار انسان در افعال بودند؛ چرا که منتسب شدن اعمال، عقاید و ظلم و ستم انسان‌ها به خداوند را دور از شأن خداوند می‌دانستند.



شهرستانی در شرح اعتقادات این فرقه می‌نویسد: «آن‌ها اعتقاد دارند خدا قدیم است و قدیم اخص وصف ذاتش است و صفات قدیم را از خداوند نهی کردند. آن‌ها کلام خدا را محدث و مخلوق می‌دانستند و به نفی تشبیه و رؤیت خدا معتقدند و به همین علت تأویل آیات متشابه را واجب می‌دانستند و بنده را فاعل و خالق افعال خیر و شر خود می‌دانستند؛ چرا که خداوند منزّه از این است که متصف به ظلم شود» (شهرستانی، ۱۴۳۰، ص ۳۴).

۳-۲. موضع امام کاظم علیه السلام در برابر معتزله

امام در برابر این جریان به تبیین عقلانی مقولات دینی در چارچوب شرع و قرآن می‌پرداخت و می‌فرمود: «از آنچه در قرآن است پا فراتر نگذارید» (کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۲).

امام کاظم علیه السلام در روایت تفسیری مفصل که به «حدیث عقل» مشهور است، با استناد به آیات متعددی از قرآن، اهمیت بهره‌گیری از عقل را متذکر شده و مکرر به استفاده از این منبع مهم توصیه می‌نماید و عدم بهره‌مندی از عقل را با استناد به آیاتی از قرآن کریم (مانند آیات ۴۴، ۱۷۰، ۱۷۱ سوره بقره؛ آیه ۴۲ سوره یونس؛ آیه ۴۴ سوره فرقان؛ آیه ۱۴ سوره حشر) مذموم شمرده و به مدح صاحبان خرد در آیاتی دیگر (مانند آیه ۲۶۹ سوره بقره؛ آیات ۷ و ۱۹۳ سوره آل عمران؛ آیه ۱۹ سوره رعد؛ آیه ۹ سوره زمر؛ آیه ۲۹ سوره ص؛ آیه ۵۳ و ۵۴ سوره غافر؛ آیه ۵۵ سوره ذاریات) می‌پردازد و تمامیت عبودیت را با عقل ممکن می‌داند. امام در فرازی از این حدیث به همراهی عقل با علم اشاره کرده و با استناد به آیه ۴۳ سوره عنکبوت می‌فرماید: «ای هشام! همانا عقل همراه علم است. پس خداوند متعال فرمود: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾؛ و آن مثال‌ها را برای مردم بیان نمودیم و به جز عالمان کسی تعقل نمی‌کند». آیه شریفه به ملازمت عقل با علم اشاره دارد؛ زیرا معرفت حقیقی و تمیز بین صحیح و سقیم با عقل سنجیده نمی‌شود، مگر اینکه همراه علم و معرفت باشد و به طور مسلم سنت و سیره پیامبر و به دنبال آن معارفی که از اهل بیت به ما رسیده، از مصادیق اصلی و مهم علم است و در فرازی دیگر، به وجود دو حجت الهی برای مردم اشاره کرده و می‌فرماید: «همانا برای مردم بر خداوند دو حجت است؛ حجت ظاهری و حجت باطنی؛ اما حجت ظاهری، انبیا و پیامبران و ائمه علیهم السلام هستند و حجت باطنی، عقول است» (کلینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۳-۲۰؛ حرانی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۳-۲۹۶).

در این قسمت از حدیث، امام به صراحت پیامبر و امامان را حجت الهی معرفی می‌کند که تمسک به آن‌ها برای رسیدن به علوم الهی ضرورت دارد، حجتی که معتزله بی‌توجه به آن فقط به عقل روی آورده و مسیر افراط را در استفاده از آن پیمودند، بدون اینکه یافته‌های علمی و عقلی خود را به این حجت‌های الهی عرضه کنند.

نتیجه‌گیری

معارف والای اسلام، هیچ‌گاه از گزند انحرافات فکری، عقیدتی و سیاسی در امان نبوده است، حتی در کمترین فاصله زمانی با دوران پیامبر ﷺ، تأثیرات این جریان‌ها و انحرافاتشان در حوزه‌های مختلف دیده می‌شود. البته از آنجایی که ائمه اطهار علیهم‌السلام والاترین مفسران قرآن و هادیان جامعه اسلامی هستند، در برابر این آسیب‌ها سکوت نکرده و به ارائه مبانی صحیح اسلام پرداختند و عموم مردم را نسبت به عقاید و اندیشه‌های نادرست این جریان‌ها آگاه کردند. امام کاظم علیه‌السلام با محافظت از عقاید اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت و نقد عقاید انحرافی و الحادی، در صدد توانمندسازی فکری و عقلی شیعیان بودند. در واقع، امام در جهت مبارزه با جریان‌های انحرافی با روش‌های گوناگون، از جمله با استناد به آیات قرآن، به موضع‌گیری در برابر آن‌ها می‌پرداختند. مواردی همچون افراط در شأن ائمه و بالا بردن آن‌ها تا حد الوهیت، تشبیه و تجسیم خداوند، جبر و اختیار در افعال و عقل‌گرایی افراطی در توجیه گزاره‌های دینی که به تناسب حجم مقاله به آن‌ها اشاره شد.

فهرست منابع

کتاب‌ها:

- *قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی.
۱. آقانوری، علی (۱۳۸۵)، *خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی و در عصر امامان*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 ۲. ابن حنبل، احمد بن محمد (بی‌تا)، *مسند احمد*، بی‌جا: دار صادر.
 ۳. ابن حیون، نعمان بن محمد (۱۳۸۳)، *دعائم الاسلام*، بی‌جا: دارالمعارف.
 ۴. ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد بن علی (۱۳۷۹)، *مناقب آل ابی طالب*، قم: انتشارات علامه.
 ۵. ابن منظور (۱۴۰۸)، *لسان العرب*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
 ۶. اشعری قمی، سعد بن عبدالله ابی خلف (۱۳۶۱)، *المقالات و الفرق*، ترجمه محمدجواد شکور، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۷. بخاری، محمد بن اسماعیل (۲۰۰۴)، *صحیح بخاری*، بی‌جا: دارالمعرفة.
 ۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱)، *المحاسن*، قم: المجمع العالمي لاهل البيت عليه السلام.
 ۹. برنجکار، رضا (۱۳۷۸)، *آشنایی با علوم اسلامی (کلام، فلسفه و عرفان)*، تهران: سمت.
 ۱۰. حزان، حسن بن علی (۱۳۸۷)، *تحف العقول*، بی‌جا: انتشارات ذوی القربی.
 ۱۱. حویزی عروسی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵)، *تفسیر نورالثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
 ۱۲. حیدر، اسد (۱۳۹۱)، *امام صادق و مذاهب چهارگانه*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
 ۱۳. خطیب بغدادی، ابی بکر محمد بن علی (۱۴۱۷)، *تاریخ بغداد*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
 ۱۴. رستمی، علیرضا (۱۳۸۹)، *تأثیر برخی اقدامات خلفا، زندیقان و غالیان بر تفسیر مفسران*، قم: مرکز تربیت مدرس.
 ۱۵. سبحانی، جعفر (۱۴۱۶)، *بحوث فی الملل والنمل*، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
 ۱۶. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۳۰)، *ملل و نحل*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
 ۱۷. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۹۸)، *التوحید*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
 ۱۸. _____ (۱۳۷۸)، *عیون اخبار الرضا*، بی‌جا: انتشارات جهان.
 ۱۹. صفری فروشانی، نعمت‌الله (۱۳۷۸)، *غالیان کاوشی در جریان‌ها و برآیندها*، مشهد: آستان قدس رضوی.
 ۲۰. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۱۷)، *أعلام الوری باعلام الهدی*، تهران: دارالکتب اسلامیة.
 ۲۱. _____ (۱۴۰۳)، *احتجاج*، مشهد: نشر مرتضی.
 ۲۲. عبدالله ابن احمد بن حنبل (۱۴۱۴)، *السنة*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
 ۲۳. عطاردی قوچانی، عزیزالله (۱۴۰۹)، *مسند الامام الکاظم ابی الحسن موسی بن جعفر عليه السلام*، بی‌جا: المؤتمر العالمي للامام الرضا عليه السلام.
 ۲۴. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰)، *التفسیر العیاشی*، تهران: چاپخانه علمیه.
 ۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، *العین*، قم: دارالهجرة.

۲۶. فرمانیان، مهدی (۱۳۸۷)، *آشنایی با فرق تسنن*، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۲۷. قرشی، باقر شریف (۱۴۳۰)، *موسوعه السیره اهل البیت*، قم: دارالمعروف.
۲۸. کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸)، *رجال*، مشهد: دانشگاه مشهد.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۷)، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مطصفوی، تهران: انتشارات گلگشت.
۳۰. مالک بن انس (۱۹۹۸)، *موطأ*، بی‌جا: دارالکتاب العربی.
۳۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴)، *بحار الأنوار*، بی‌جا: منشورات مطبعة و وزارة الإسلامی.
۳۲. مفید، محمد بن محمد (۱۹۹۳)، *تصحیح اعتقادات الإمامیه*، بیروت: دارالمفید.
۳۳. _____ (۱۴۰۳)، *الإرشاد*، قم: کنگره شیخ مفید.
۳۴. _____ (۱۴۱۳)، *اختصاص*، بی‌جا: المؤتمر العالمی لالفیه.
۳۵. وردی، علی (۱۳۷۹)، *مهزلة العقل البشري*، قم: انتشارات شریف رضی.

مقاله‌ها:

۱. حاجی زاده، یدالله (۱۳۹۲)، «جریان غلو در عصر امام کاظم علیه السلام با تکیه بر عقاید عالیانه محمد بن بشیر»، مجله تاریخ اسلام، شماره ۵۳.
۲. سبحانی، جعفر (۱۳۹۳)، «مناظره‌های امام کاظم علیه السلام با مجسمه‌ها»، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۶۳۹.

